

۲

14. 8. 2003

تذالہ عزیزم را قربان میروم :

همانطور که دیشب تلفنی بتر قول دادم ، مقاله ، آفاس رکنی جلیلی در بررسی کتاب را
برایت فاکس می کنم .

ایشان از دل من (شاید هم از دل تو) سخن گفته اند !!!

من از تو بسیار سپاسگزار می شوم ، اگر شعری دکتر و آدرس هستی
خانم شیرین رضویان را براس من فاکس بزری شماره فاکس :

0049-203-469 11 67

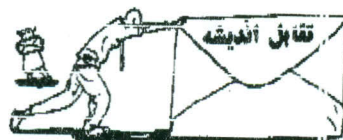
باسپاس فراوان

روحیت را می پرسم

مسعود

Aran-mum

دگنی جیلی / آمریکا



از قدیم گفته اند آدم ایرادگیر همه چیز را عوضی می بیند، چون با چشم هایی لوج به دنیا نگاه می کند. از دیدن شماره ۳۷ و ۳۸ بررسی کتاب (پاییز و زمستان ۱۳۸۱) چشم های کم سوری من روشن و راست و ریس شد. ۲۴۰ صفحه مطالب گوناگون و مقدار زیادی عکس، واقعاً زحمت دارد که از چاپخانه و صحافی بیرون بیاید. عکس کردک افشانی در این شماره براسستی گویای معصومیت کودکان بینوای افغانستان است. هزار کلمه تلخ و شیرین را در یک لبخند خجولانه خلاصه کرده است. مقاله استاد جلیل دوستخواه درباره ترجمه رستم و سهراب جروم کلینتون (ص ۱۷۲-۱۷۷) براسنی نکته های ظریف و آموزنده ای را بیان می کند. این را می گویند نقد و بررسی کتاب، که شایسته یک مجله وزن است. نه عریضه های کوتاه و بلند دیگران که جز تعریف و تمجید از همدیگر چیزی ندارد و اسم آن را نقد می گذارند و نمونه های آن در این شماره و شماره های پیشین بررسی کتاب زیاد است.

و اما هرچه بیشتر خواندم و شعر و کاریکاتور و غیره و غیره دیدم، متأسفانه چشم هایم لوج و لوج تر شد. مثلاً در جواب شعر زیبای مشیری (ص ۲۵) که می پرسد زوی این آبی آرام بلند چیست در بازی آن ابر سپید؟ خاتمی زیبا از لندن (زیبا گریاسی)، (ص ۲۳) فرموده اند که این هر بچه لوس نری است که "هی شکلک درمی آورد" و "دهانش را برام کج می کند" تا جایی که "بدنوری لج مرا درمی آورد" و همه این ها را می گویند شعر و اسم آنرا می گذارند "شعر امروز" اگر آن زنده یاد بزرگ هنوز در میان ما بود مطمئن هستم که به حال "شعر امروز" گریه می کرد. ولی علی رغم ایشان که آموزگاری بود برای جوانان قدیمی مثل ما، و در دفترش و منزلش بروی همه باز بود و حالا خاموش است، نافدی از آمریکا، آخرین کتاب زیبا خاتم فوق الذکر را با اصطلاح نقد کرده (ص ۱۵۸-۱۶۱) و کتاب او را تا سرحد شاهکار هنر در شعر دنیا بالا برده و از "هی سرفه آمدن" و "هی خون بالا آوردن" و هزاران "هی" دیگر و "تف شدن باران" به صورت مبارک ایشان و اینکه "بوی گندش نفس را می برد" تعریف ها کرده است. تشبیهاتی مثل "لبخند چکاندن"، "یک قطره نگاه"، "گردن کلفت دیو"، "بوی گند ریش و پشم" و فرمایشاتی مانند "پاشو تلفن را بردار" که تقوی از ترس می ترکد" و کلی مطالب دیگر را نمونه والای شعر پارسی قلمداد فرموده اند. زهی نقد و زهی فکر باریک که مو را نمی بیند ولی بیچشم مو را می بیند ولی البته در خیال خود.

یکی دیگر از شاهکارهای "شعر امروز" (مریم هوله)، (ص ۱۷۹) کفش اسپورتی است که به "مغز تو متصل باشد" و باز از شاعر دیگر که پریدن شب از نهر و بالا رفتن سبز از قله ای که "برف در گلوی رود می خواند" (پرویز خضرائی)، (ص ۱۷۹). جل الخالق به این تشبیهات ناب در همین شماره بررسی کتاب خواندم که فونتس از نویسندگان جوان (و احتمالاً) شاعران جوان می خواهد که با اشتیاق تمام کتاب بخوانند چرا که بدون حمایت از سنت های گذشته، آفرینش تازه میسر نیست. در اوایل قرن



شمسی حاضر، بسیاری از شعراء ایران سعی کردند کلمات فرنگی و استعاری را که تازه در زبان عوام پیدا شده بود، در شعر خود بگنجانند و اسم آنها شعر تازه و نو بگذارند. از این شعرا و از این شعرا امروز نه نامی هست و نه پادی، می هی گفتند و لقب انداختند و چون گفتی کردن کلماتی بیست که ماندنی باشد و دست کم اثر می خواهد ماندنی باشد آنها در جایی با معنا بکار برید و مناسب حال، من اطمینان دارم که اکثریت قریب به اتفاق شعرائی که "تورسی" کتاب بعنوان شعر امروز چاپ می کند، شعر با اصطلاح هندسی نام دارد. نامبراز به آنها چیزی از سخن شاعر بزرگ و قیامی، حافظ، سعدی، فردوسی، خیام، نظامی و مولوی نمی داند و نخواهد اند، بلکه از شش هزار بزرگ شعرا تا مهدی اخوان ثالث، هوشنگ ابتهاج، نیما یوشیج، سهراب سیری، فرخ فرخزاد و نادر نادریور و سایر شعراء خوب معاصر شاعر، باینتر از سپهردن و با دنیا نه چیزی خوانده اند و به پیداد دارند. همین طور نویسنده گان جوان ما، زبان لاله، می ترسم بگویم نه از ادبیات قدیم فارسی آشنایی داشته اند و به چیزی می داند و زحمت درست نوشتن و بکار بردن لغات و استعارات را هم بخوششان نمی دهد.

مثلا سیروس سبخت که زیاده دست کم در کتاب هستند پس از تعریف و تمجید از آقای روشنگر و عباس صلاوی و حسین نوش آذر و سایر همکاران (ص ۷) فرموده اند: می شود "عدت" رود... من بی سواد بدینال منی "عدت" به فرهنگ عمید مراجعه کردم و دیدم "عدت" به معنای بوده است. است با امری که معروف در سنت و شریعت نباشد که این هر دو با موضوع نوشته ایشان رابطه ای ندارد. منی دیگر "عدت" غایب است و آنچه دانو و بنار و پادش کند، باز هم معنیهم فر رابطه ای هست. همین جناب از نویسنده گان و شعراء "مطرح تر" (ص ۹) رسدست فرموده اند: که باز شصتیم "مطرح تر" در چه چیزی؟ آیا معصوم ایشان با اهمیت تر و یا تاقل تر با شهیدتر و با اقراره فداییان و رشادگر و امکان اینهاست و با واقعا معصوم بهتر است. کم سوادی مرا می بخشید، اما چرا اینهمه کلمات زیبا و شایسته را باید فراموش کرد و چیزی رفت؟ آنگاه تر بکار برد.

باز گردیم به شعر امروز سطرهایی را که بعنوان تصویر "در" از "بعضی چاپ شده بود (ص ۱۳۷-۱۳۸) اگر در یک پاراگراف، نه بریده بریده می نوشته، می شد داستان خط انگیز صادر نویسنده (با شاعر) که در ۵ سالگی نبود. آرزو داشت را می گفتم تا بوی نشسته و عیش عیش آهل آن منهای پیدار خوابی (SIC) مادرها در میخالی، حالها با باد، آهنگ جوی، نه تنها مانی که این یعنی را در ستون چرب پودنش چاپ کند! حیف از کافری که این حرف های بی سروته روی آن چاپ شده است! نه کاریکاتورچی، مستم و نه از آنها سر در می آورم، اما چشم های لوح من هنوز کور نشده اند که سواد کاریکاتورچی را در گوشه و کنار کاریکاتور ننشیم. اللهم

یادم می آید که وقتی تازه پشت لبم سبز شده بود، مقاله ای، برای آینده باد پریشان عزیزانم فرستادم که در آن یعنی از حافظ را به انشیه شب تاریک و بیم موج و گرزانی چنین حایل نوشته بودم و

۱۰۴ سی / ۵۳



مسلمان سواد ناقص من دو چشم "هایل" را کور کرده بود که "هایل" شوی. آن زمان افسانه‌ها شریفی
به ریاضدان دفتر کار آن جناب را پیدا کرد. حالا با کمال تعجب همان "هایل" را در کاریکاتور (ص
۱۰۳) دیدم. عجبا کاریکاتور چه کارها که نمی‌کند که حاین چشم ویراستار هم می‌شود.
نگاه آخرم از چشمان لوح بر داستان کوتاه راندم. سردهانه اشرفی اطار و آنرا دوبار خواندم که
ارزش دوبار خواندن داشت، ولی ای کاش کلمات مستهجن و نامربوطی را که خود هم حرکات کذبانه‌اند
به فارسی بنویسند به لاین هم نمی‌نوشتند تا داستان جذاب تر شود.

اوهایبو - آمریکا

۸ اوت ۲۰۰۲

پروسی کتب باغ نمی‌دهد!

نظریات دکتر رکنی جلیلی را محترم می‌شماریم و به همین جهت آنها را در اینجا منعکس
کردیم.

اما سیر تاریخ تحول شعر و دیگر هنرها به ما آموخته است که در دوره‌هایی از تمدن شعر و
دیگر هنرها برحی‌تزمان آنچه را که پدید آمده نپسندیده‌اند، اما مرور زمان نشان داده که حای این
نوآوری‌ها خالی بوده و این هنرها پرت نبوده است.

فی‌المثل مکتب کویسسم در نقاشی تا مدت‌ها محل "مهر" بود و پیکانها را هم دیوانه‌ی
می‌دانستند. در کنگره نویسندگان (۱۳۲۱)، هنگامی که نیما یوشیج پشت میز خطابه قرار گرفت و
شعرهایش را خواند، استاد فروزانفر از خنده دلش را گرفت و به زیر میز رفت و گفت آیا این مرد
نمی‌داند که این مزخرفات شعر نیستند!

نمونه‌ها بسیار است. در طبیعت هنر این ضرورت نهفته است که با نگاه‌های متفاوت آنرا ارزیابی
می‌کنند و لذا خواستاران هنر هیچگاه درباره‌ی یک اثر هنری متفق‌انقول نیستند.

در دو مورد اشاره آقای آقای دکتر رکنی کمی با بی‌انصافی روبرو است.

۱- در مورد کلمه "حدث" بسیار روشن است که این بنف اشتباه تایپی است و من خود بنرها مرتکب
چنین اشتباهاتی شده‌ام و سیاق کلام روشن می‌سازد که منظور کلمه "حدث" است، و الا بیایم "حدث" را
تایپ شده است. حتی من هم که این نامه را خواندم (چون آوای کلمه در ذهنم نشست) متوجه این
اشتباه نشدم و از آنجا که نامه رسیده را عیناً "عکاسی" کردم، لذا این اشتباه در نوشته برجای ماند.

۲- در مورد کلمه "هایل" در کاریکاتور پرویز کلانتری نیز این طنز (گمانم) آگاهانه راه یافته است.
می‌خواهد بگوید که انسان مهاجر کم‌کم از زبان مادری خود دور می‌شود.

م. ر.



رگنی جیلی / آمریکا

بیهودگی

گیج دود آخرین ته مانده سیگار
با شراب آخرین شیشه - بجای خون - میان هر رگم جاری
در سرم اندیشه دیگر نیست

* کاش می پنداشتم:

زندگی طعم عصای قندی سرخ و سپید و زرد در راه دستان بود
کاشکی نقشی که از هر نور در آویز می دیدم
در خیالم آنچنان رنگین نمی آمد
روزهایی را که پیش از عید و عیدی می شسردم
روزهایی را که با هر پرتو خورشید شادمانی داشت
شب بگریه بر سر بالین نمی آمد

* کاشکی اما... نه

زندگی نقشی است بیهوده که در دستان حوادث رنگ می گیرد.

ابتدا با یک تصادف نطفه می گیریم
و سپس با هر تصادف لحظه ای را جاوه می بخشیم
و بدنبال تصادف نیز می میریم

* ما نشان سایه ای بر روی دیواریم

ساعتی بیهوده بنشسته

یا طنین پای یک عابر

که سکوت کوچه را یک لحظه بشکسته

راه ما از هیچ تا پوچ است
سنگ فرشش شادی و اندوه
پیش روی ما سرابی خوش
در قفمان لحظه ها انبوه
با امیدی عاصبت نومیید
شب پی ما، ما پی خورشید.